

جنگ و جنگ افروزی، کشتار انسان ها، خانه خرابی و ویرانی، آوارگی و بیکاری نه

صلح، کار و آبادانی آری

افزایش بودجه نظامی و کاهش بودجه خدمات عمومی، خصوصی سازی آموزش و درمان، ریاضت اقتصادی، کاهش قدرت خرید، حقوق بخورونمیر و افزایش فقر نه

آموزش و درمان رایگان و حقوق متناسب با هزینه های زندگی و حفظ کرامت انسانی آری

اعدام، زندان و شکنجه؛ آزار و اذیت در خیابان، محل کار و زندگی؛ سانسور و قطع سراسری اینترنت جهانی؛ تبعیض و اینترنت طبقاتی نه

آزادی عقیده، بیان، تشکل و تجمع و سبک زندگی و اینترنت و ارتباط جهانی برای همه آری

حکومت های دیکتاتوری و ضد کارگری، حکومت اسلامی ایران نه

دموکراسی و عدالت اجتماعی آری

- تداوم کارزار سه شنبه های نه به اعدام در ۵۶ زندان مختلف در هفته صدوبیستم

«عدالت واقعی در سوله های اعدام متولد نمی شود؛ بلکه در قلب بیدار، در آموزش و در دادگاه های عادلانه شکوفا می شود»

- ادامه اعتراضات اعضای هیات علمی اخراجی دانشگاه فرهنگیان کشور نسبت به بلاتکلیفی شغلی و معیشتی با برپایی تجمع مقابل سازمان بازرسی کل کشور و وزارت آموزش و پرورش؛ برخورد وحشیانه حراست وزارت آموزش و پرورش با اساتید حق طلب

- تجمع اعتراضی جمعی از خریداران خودروی لاماری ایما ثبت نامی آبان ماه 1404 نسبت به عدم اجرای تعهدات شرکت آرین پارس موتور مقابل ساختمان شورای رقابت و سازمان حمایت مصرف کنندگان و تولیدکنندگان

- بیگاری معلمان در مدارس خصوصی (غیرانتفاعی) زیر سایه ضابطه سابقه کار در مدارس غیردولتی، به مثابه امتیاز قابل توجهی در گزینش و آزمون های استخدامی دولتی؛ تبدیل آموزش به به یک کالای لوکس نه یک حق همگانی

- چهل روز زندگی

در سایه جنگی که مال "ما" نیست

روزنوشت های زنی از تهران (۹)

اسنی ازش گذشته بود. موی سفیدش نشان می داد که جوانی اش را قبل از سال ۵۷ شروع کرده. با حسرت می گفت: «تا قبل از فراخوان ۱۸ دی، همه چی خوب داشت پیش می رفت. اگر می گذاشتند،

همین جوان‌ها، دخترها، با برداشتن روسری‌هایشان، داشتند کار را به نتیجه می‌رساندند. چقدر خوب پیش می‌رفتند. با دست خالی، قدم به قدم جلو می‌رفتیم. گاهی عقب می‌نشستیم. کشته می‌دادیم... بالا پایین داشتیم، اما داشتیم پیش می‌رفتیم که نگذاشتند. حالا جنگ همه رشته‌هایمان را پنبه می‌کند و باید دوباره از نو شروع کنیم.

اما که مرگ نمی‌خواستیم، نمی‌خواهیم برای هیچ کس، ما فقط زندگی و حق‌مان را خواسته‌ایم و می‌خواهیم. مجازات این حق‌خواهی‌ها، زندان و بازداشت و مرگ نباید می‌بود و باشد، هر چند که حاکمان ما را دشمن می‌پنداشتند و با ما سر جنگ داشتند و دارند. هنوز هم با اسلحه توی خیابان‌ها هستند. این اسلحه‌ها که به کار جنگنده‌ها نمی‌آید، برای مردم است...»

کوچه پشتی مغازه، ساختمان بزرگی را زده بودند. انگار آگاهی یا کلانتری بوده. فروشنده می‌گفت: بخشی از اجناس مان آسیب دید. اما عیبی ندارد. نمی‌دانی آن روزهای دی، چقدر بچه‌ها، جوان‌ها را آوردند اینجا و چقدر اذیت‌شان کردند. هر ساختمان این‌چنینی که خراب شود، دلم خنک می‌شود.

- اعدام زندانی سیاسی عبدالجلیل شه بخش در زاهدان

- یاسین حسن‌زاده بازداشت شد

- محکومیت عرفان عربی دانشجوی بازداشت شده در اعتراضات سراسری دی‌ماه 1404 به 8 سال حبس

- احضار دوباره مطهره گونه‌ای به دادسرای عمومی و انقلاب

*تداوم کارزار سه‌شنبه‌های نه به اعدام در ۵۶ زندان مختلف در هفته صدویستم

«عدالت واقعی در سوله‌های اعدام متولد نمی‌شود؛ بلکه در قلب بیدار، در آموزش و در دادگاه‌های عادلانه شکوفا می‌شود»

در واپسین روزهای سال ۱۴۰۴ که مردم ایران، خیز دگرگونی حکومت در تمامیت آن را برداشته بودند، حاکمیت دیکتاتوری با تحمیل کردن جنگ خارجی توانست در پوشش جنگ به طور مقطعی دست به سرکوب گسترده جامعه بزند.

به طوری که در سایه جنگ، ۲۳ زندانی سیاسی - امنیتی را از ابتدای سال ۱۴۰۵ تاکنون اعدام کرده است. علاوه بر اعدام زندانیان، جهت آزار و شکنجه خانواده‌های آن‌ها، پیکر بسیاری از زندانیان سیاسی از جمله ۶ عضو کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام»، وحید بنی‌عامریان، پویا قبادی، بابک علیپور، اکبر (شاهرخ) دانشورکار، محمد تقوی و ابوالحسن منتظر که چهل روز از اعدام آن‌ها گذشته تاکنون به خانواده‌هایشان تحویل داده نشده است. دو خواهر شاهرخ دانشورکار، اعظم و اکرم دانشورکار، هم که برای پیگیری تحویل گرفتن پیکر برادرشان به پزشکی قانونی و دادگستری مراجعه کرده بودند، روز ۲۹ فروردین ۱۴۰۵ توسط ماموران امنیتی بازداشت شدند و به مکان

نامعلوم منتقل گردیده‌اند. این روند غیرانسانی، مصداق بارز ناپدیدسازی قهری است که در ماه‌ها و سال‌های پیش نیز سابقه زیادی در این حکومت داشته‌است.

در ادامه همین روند سرکوب‌گرانه، حاکمان ستمکار ولایت فقیه هفته گذشته سه زندانی سیاسی قیام دی ماه ۱۴۰۴ با اسامی ابراهیم دولت‌آبادی، مهدی رسولی و محمدرضا میری را در زندان وکیل آباد مشهد به دار آویختند. ما پیش‌تر نسبت به اعدام این سه زندانی سیاسی، در بیانیه کارزار، سه شنبه ۱۵ اردیبهشت، همراه با ذکر اسامی چند تن دیگر هشدار داده بودیم.

روز گذشته نیز یک زندانی دیگر به نام عرفان شکورزاده به اتهام جاسوسی در زندان قزلحصار اعدام شد.

در حال حاضر بسیاری از زندانیان سیاسی به ویژه بازداشت‌شدگان اخیر، در خطر جدی اعدام قرار دارند که از جمله می‌توان به امیرمحمد زارع، محمدرضا عبدالله‌پور در زندان قزلحصار و علی پیشهور زاده در زندان لاکان رشت و زندانیان سیاسی بلوچ، ادهم نارویی، فرشید حسن‌زهی، حسین شاهوزهی، نسیمه اسلام‌زهی و سلیمان شهبخش اشاره نمود که در یک روند دادرسی ناعادلانه و غیرشفاف محاکمه شده‌اند.

طی روزهای گذشته دست کم ۱۰۰ نفر از بازداشتی‌های قیام، به بند ۳۷ واحد ۳ زندان قزلحصار منتقل شده‌اند که با تراکم و کمبود امکانات اولیه زیستی مواجه هستند که اکثر آن‌ها نیز با اتهامات سنگین روبرو هستند و جانشان در معرض خطر جدی قرار دارد.

حکومت مستبد و جنایتکار طبق اعلام رسانه‌های حکومتی اموال ده‌ها تن از شهروندان معترض را مصادر کرده و با این اشکال متنوع سرکوب و اعدام‌های کم سابقه در پی ایجاد فضای رعب و وحشت در جامعه است تا شاید چندی به بقای خود بیافزاید؛ اما مقاومت و ایستادگی مردم و جوانان دلاور ایران در خیزش‌ها و زندان‌ها ثابت کرده که این حکومت محکوم به رفتن و آزادی و برابری بیش از همیشه نزدیک است.

کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» نیز در همراهی با پایداری مردم شریف ایران تا لغو مجازات اعدام و آزادی ایران با تمام توان می‌ایستد و این کارزار اکنون به نماد مقاومت تبدیل شده‌است.

هر روز از کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام»، روزهای زنده ماندن وجدان جمعی است. روزهایی که در آن سکوت مرگبار را می‌شکند تا فریاد «زندگی» را به گوش جهانیان برساند.

ما اعضای این کارزار باور داریم که عدالت واقعی، در سوله‌های اعدام متولد نمی‌شود؛ بلکه در قلب بیدار، در آموزش و در دادگاه‌های عادلانه شکوفا می‌شود.

کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» سه‌شنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۴۰۵ در هفته صدویستم در ۵۶ زندان زیر در اعتصاب غذا می‌باشد:

زندان اوین (بندهای زنان و مردان)، زندان قزلحصار (واحدهای ۲ و ۳ و ۴)، زندان مرکزی کرج، زندان فردیس کرج، زندان تهران بزرگ، زندان قرچک، زندان خورین ورامین، زندان چوبیندر

قزوین، زندان اهر، زندان اراک، زندان لنگرود قم، زندان خرم آباد، زندان بروجرد، زندان یاسوج، زندان اسد آباد اصفهان، زندان دستگرد اصفهان، زندان شیبان اهواز، زندان سپیدار اهواز (بند زنان و مردان)، زندان نظام شیراز، زندان عادل آباد شیراز (بند زنان و مردان)، زندان فیروزآباد فارس، زندان دهدشت، زندان زاهدان (بند زنان و مردان)، زندان برازجان، زندان رامهرمز، زندان بهبهان، زندان بم، زندان یزد (بند زنان و مردان)، زندان کهنوج، زندان طبس، زندان مرکزی بیرجند، زندان مشهد، زندان گرگان، زندان سبزوار، زندان گنبدکاووس، زندان قائمشهر، زندان رشت (بند مردان و زنان)، زندان رودسر، زندان حویق تالش، زندان ازبیرم لاهیجان، زندان دیزل آباد کرمانشاه، زندان اردبیل، زندان تبریز، زندان ارومیه، زندان سلماس، زندان خوی، زندان نقده، زندان میاندوآب، زندان مهاباد، زندان بوکان، زندان سقز، زندان بانه، زندان مریوان، زندان سنندج، زندان کامیاران و زندان ایلام

هفته صدویستم

سه‌شنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۴۰۵

#کارزار_سه‌شنبه‌های_نه_به_اقدام

***ادامه اعتراضات اعضای هیات علمی اخراجی دانشگاه فرهنگیان کشور نسبت به بلا تکلیفی شغلی و معیشتی با برپایی تجمع مقابل سازمان بازرسی کل کشور و وزارت آموزش و پرورش؛ برخورد وحشیانه حراست وزارت آموزش و پرورش با اساتید حق طلب**

روزیکنشنبه 20 اردیبهشت، اعضای هیات علمی اخراجی دانشگاه فرهنگیان کشور در ادامه اعتراضات دامنه دارشان نسبت به بلا تکلیفی شغلی و معیشتی مبنی بر بیکاری با 10 ماه حقوق معوقه خود را به تهران رساندند و دست به تجمع مقابل سازمان بازرسی کل کشور و وزارت آموزش و پرورش زدند.



جمعی از تجمع‌کنندگان به خبرنگار رسانه ای گفتند: پس از طی مسافت‌هایی تا 2000 کیلومتر، مقابل سازمان بازرسی کل کشور و وزارت آموزش و پرورش تجمع کردیم. ما مستندات قانونی از نهادهای فرادست داشتیم اما این مستندات در وزارتخانه و دانشگاه، نه شنیده شدند، نه دیده شدند و نه پاسخی دریافت کردیم.

این اساتید با بیان اینکه بعد از تجمع مقابل سازمان بازرسی کشور با آنها جلسه‌ی فوری برگزار شده گفتند: هم با ما همدلی کردند و هم مدارکمان را تحویل گرفتند و امیدواریم اینبار دیگر به حقوقمان برسیم.

اساتید اخراج شده دانشگاه فرهنگیان گفتند: بعد از تجمع مقابل سازمان بازرسی کشور، مقابل وزارت آموزش و پرورش رفتیم اما حراست مجموعه با فریاد و رفتاری نادرست، با ما که سالها معلمان این کشور را آموزش داده‌ایم، رفتار کرد و اجازه ندادند صدای حق طلبی خود را بلند کنیم.

این اساتید اخراج شده خطاب به وزیر آموزش و پرورش گفتند: آقای وزیر! شما که ادعای همراهی دارید، آیا از حراستی که با پیشکسوتان این چنین می‌کند، عذرخواهی نمی‌کنید؟ اگر عزمی بود، تا حالا مشکل ما حل شده بود.

آنها تاکید می‌کنند که این عملکرد خلاف قانون است و این رفتار حقوق و نتیجه‌ی سالها کار اساتید را پایمال کرده است.

گفتنی است، بیش از 300 عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان، ماه‌هاست اخراج شده‌اند و به گفته خودشان حدود 10 ماه است که کلیه حقوق و مزایای‌شان قطع شده است.

آنها بارها به اخراج غیرقانونی خود اعتراض کرده‌اند و علیرغم گرفتن تایید حقانیت اعضای هیئت علمی از سوی مراجع مختلف قانونی و تمام اسناد و مدارک مثبت به نفع اساتید، تاکنون رئیس دانشگاه فرهنگیان و وزیر آموزش و پرورش از اجرای قانون استتکاف کرده و بر تضییع حقوق اساتید پافشاری می‌کنند.

اساتید اخراج شده دانشگاه فرهنگیان می‌گویند: وزیر آموزش و پرورش و رئیس دانشگاه فرهنگیان، سال‌ها خدمت صادقانه ما را تضییع و کلیه حقوق و مزایای ما را به مدت 10 ماه قطع کرده‌اند.

آنها می‌گویند: در سختی معیشت و تنگنای اقتصادی قرار گرفته‌ایم. این زندگی در شان اعضای هیئت علمی و خانواده‌هایشان نیست و ناعادلانه با ما رفتار کرده‌اند.

این اساتید خواهان رسیدگی به مطالبات خود و عزل رئیس دانشگاه فرهنگیان هستند.

یاد آوری:

پنجمین تجمع اعتراضی اعضای هیات علمی دانشگاه فرهنگیان نسبت به بلا تکلیفی شغلی و معیشتی مبنی بر بازنشستگی اجباری و عدم پرداخت 6 ماه حقوق

روز دوشنبه 15 دی ماه 1404 برای پنجمین بار، اعضای هیات علمی دانشگاه فرهنگیان برای اعتراض به بلا تکلیفی شغلی و معیشتی مبنی بر بازنشستگی اجباری و عدم پرداخت 6 ماه حقوق دست به تجمع زدند.



تجمع کنندگان در توضیح وضعیت خود به خبرنگار رسانه ای گفتند: ریاست دانشگاه فرهنگیان، بدون توجه به مصوبه سال 96 هیأت امنای دانشگاه نزدیک به 400 نفر از اعضای هیئت علمی دانشگاه را اجباری، گزینشی و تبعیض آمیز بازنشسته کرده است .

آنها افزودند: از 31 تیرماه تاکنون به مدت 6 ماه حقوق اساتید را قطع و اعضای هیئت علمی حقوق دریافت نکرده اند .

آنها ادامه دادند: وزیر آموزش و پرورش و رئیس دانشگاه، از اجرای قانون خودداری کرده و در برابر اجرای قانون ایستادگی کرده و به قانون تمکین نمی کنند .

آن ها در پایان گفتند: 400 خانواده اعضای هیأت علمی دانشگاه فرهنگیان به خاطر پایداری و پافشاری بر حق قانونی و اظهار من الشمس خود، بیش از 6 ماه است که بدون دریافت حقوق با حساب های خالی به سختی و دشواری و با نگرانی از بی عدالتی روزگار می گذرانند.

//ادامه کنش های جمعی از اعضای هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان در اعتراض به اخراج از کار بیش از 300 عضو هیئت علمی این دانشگاه با 9 ماه حقوق معوقه از طرف رئیس دانشگاه فرهنگیان و وزیر آموزش و پرورش

روز سه شنبه 8 اردیبهشت ماه 1405، جمعی از اعضای هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان از ادامه کنش هایشان در اعتراض به اخراج از کار بیش از 300 عضو هیئت علمی این دانشگاه با 9 ماه حقوق معوقه از طرف رئیس دانشگاه فرهنگیان و وزیر آموزش و پرورش، خبر دادند.

جمعی از اعضای هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان از حل نشدن مشکل خود بعد از ماه‌ها پیگیری خبر دادند و به خبرنگار رسانه ای گفتند: بیش از 300 عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان، در دولت فعلی از دانشگاه اخراج شده‌اند و بیش از 9 ماه است کلیه حقوق و مزایای ما قطع شده است.

اعضای هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان گفتند: به اخراج غیرقانونی خود بارها اعتراض کرده‌ایم و با پیگیری‌های مستمر نمایندگان کمیسیون‌های آموزش، تحقیقات و فناوری و کمیسیون اصل نود قانون اساسی مجلس، ستاد دولت بویژه معاون حقوقی رییس‌جمهور، بازرس ویژه رییس‌جمهور و معاون پارلمانی رییس‌جمهور، موضوع اعتراض مورد بررسی دقیق قرار گرفت و با تایید حقانیت اعضای هیئت علمی و در جهت محق بودن استادان اعلام نظر کرده‌اند.

آنها افزودند: با وجود تایید حقانیت اعضای هیئت علمی از سوی مراجع مختلف قانونی و تمام اسناد و مدارک مثبت به نفع اساتید، تاکنون رئیس دانشگاه فرهنگیان و وزیر آموزش و پرورش از اجرای قانون استنکاف کرده و بر تضييع حقوق اساتید پافشاری می‌کنند.

اساتید اخراج شده دانشگاه فرهنگیان ادامه دادند: وزیر آموزش و پرورش و رئیس دانشگاه فرهنگیان، سال‌ها خدمت صادقانه و خالصانه علمی و آموزشی اعضای هیئت علمی را تضييع و کلیه حقوق و مزایای آنان را به مدت بیش از 9 ماه قطع کرده‌اند.

آنها اضافه کردند: ما را در سختی معیشت و تنگنای اقتصادی قرار داده‌اند و با اعضای هیئت علمی و خانواده‌هایشان ناعادلانه رفتار کرده‌اند.

آنها گفتند: این رفتار نه فقط ضرر و زیان مادی که حتی زیان معنوی بسیاری به ما رسانده و در برخی موارد زندگی خانوادگی برخی از اساتید را هم تحت تاثیر قرار داده است.

آنها افزودند: در زمان جنگ به دلیل قطع طولانی مدت کلیه حقوق و مزایای ماهانه اعضای هیئت علمی و ابر تورم موجود در جامعه، اساتید تمام اندوخته و داشته‌های خود را مصرف کرده و به پایان رسانده بودند و به دلیل مشکلات حاد اقتصادی در زیر موشک و بمباران مانده و نتوانستند خود و خانواده هایشان را به مکان امن منتقل نمایند.

از جمله خواسته‌ی این اساتید عزل رییس دانشگاه فرهنگیان است و تاکید دارند: حضور ایشان در دانشگاه آسیب جدی به مجموعه دانشگاه وارد کرده است که قابل جبران نیز نخواهد بود. ضمناً ایشان عضو هیات علمی دانشگاه فرهنگیان نبوده و مدت ماموریت شان نیز از مورخ 23 بهمن ماه 1404 در دانشگاه تمام شده است.

آنها درخاتمه گفتند: باید به فوریت و در اسرع وقت، دستورات صریحی برای بازگشت به کار و برقراری مجدد احکام اشتغال به کار استادان اخراجی دانشگاه فرهنگیان صادر شود.

آنها همچنین خواستار دریافت حقوق و مزایای معوقه‌ی نه ماهه‌ی خود - که از تیر ماه 1404 تاکنون پرداخت نشده است- هستند.

***تجمع اعتراضی جمعی از خریداران خودروی لاماری ایما ثبت‌نامی آبان‌ماه 1404 نسبت به عدم اجرای تعهدات شرکت آراین پارس موتورمقابل ساختمان شورای رقابت و سازمان حمایت مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان**

روز سه شنبه 22 اردیبهشت، جمعی از خریداران خودروی لاماری ایما ثبت‌نامی آبان‌ماه 1404 برای اعتراض به عدم اجرای تعهدات شرکت آراین پارس موتورمقابل ساختمان شورای رقابت و سازمان حمایت مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان در تهران تجمع کردند.



معترضان اعلام کردند با وجود گذشت ماه‌ها از موعد اعلام‌شده، همچنان دعوتنامه تکمیل وجه برای بسیاری از خریداران ارسال نشده و این در حالی است که بخشی از ثبت‌نام‌کنندگان با شرایط مشابه، پیش‌تر دعوتنامه دریافت کرده، تکمیل وجه انجام داده و حتی خودروهای خود را تحویل گرفته‌اند.

خریداران با انتقاد از تبعیض ایجاد شده و افزایش غیرشفاف قیمت‌ها، خواستار ورود فوری شورای رقابت و سایر نهادهای نظارتی برای بررسی عملکرد شرکت و پیگیری مسئولیت مسئولان مربوطه شدند.

***پیگیری معلمان در مدارس خصوصی (غیرانتفاعی) زیرسایه ضابطه سابقه کار در مدارس غیردولتی، به مثابه امتیاز قابل توجهی در گزینش و آزمون‌های استخدامی دولتی؛ تبدیل آموزش به به یک کالای لوکس نه یک حق همگانی**

در حالی که کمبود معلم در مدارس دولتی بیداد می‌کند، سیاست دولت در محدودسازی استخدام، نیروی کار متخصص را به سوی مدارس خصوصی سوق داده است. این گزارش روایت معلمانی است که برای کسب امتیاز سوابق آموزشی، در قامت «کارگر ارزان» به خدمت بنگاه‌های اقتصادی درآمده‌اند تا بار سنگین یک نظام آموزشی طبقاتی را به دوش بکشند.

دهه‌ی هفتاد شمسی، نقطه‌ی آغاز یک دگردیسی بی‌صدا در نظام آموزشی ایران بود؛ روزگاری که دولتمردان با شعار پرطمطراق «تنوع‌بخشی» و ایجاد فرصت برای آموزش برتر، پای مناسبات بازار را به حوزه آموزش کشور باز کردند. آنچه در ابتدا به عنوان یک «کمک‌حال» برای دولت معرفی می‌شد، به سرعت همچون ویروسی در کالبد نظام آموزشی کشور ریشه دواند اما این سکه روی دیگری هم داشت: هرچه دیوارهای مدارس خصوصی بلندتر و پرزرق‌وبرق‌تر شد، سقف مدارس دولتی کوتاه‌تر شد، رمق‌شان گرفته شد و سفره‌ی بودجه‌شان آب رفت.

امروز، آموزش نه یک حق همگانی و بی‌دریغ که به یک «کالای لوکس» بدل شده است. آموزش برای فرزندان طبقه‌ی کارگر، تجسم عینی یک رقابت تلخ و نابرابر است. آن‌ها که با دستمزدهای ناچیز پدران‌شان، رویای صندلی‌های دانشگاه‌های برتر را در سر می‌پروراندند، با سدی سیستماتیک مواجه‌اند؛ عبور از این سد، یا نیازمند پرداخت هزینه‌های کمرشکن مدارس خاص است، یا به قیمت فرسودگی در نبردی نابرابر تمام می‌شود؛ آمارهای کنکور نشان می‌دهد مسیر پیشرفت فرزندان کارگران مسدود شده است.

اما این تراژدی، بازیگر دیگری هم دارد: «معلم». جوانانی که با هزار امید در رشته‌های تخصصی از دانشگاه‌های کشور فارغ‌التحصیل شده و قلب‌شان برای تدریس می‌تپد، حالا خود را در بن‌بست ظرفیت‌های قطره‌چکانی آزمون‌های استخدامی می‌بینند. در حالی که آمارهای رسمی از کمبود شدید معلم فریاد می‌کشند، دولت با امساک در استخدام، آگاهانه خیل عظیم جوانان جویای کار را به سمت بازار بی‌رحم مدارس خصوصی سوق می‌دهد.

در این ساختار، سیاست پنهان اما آشنا، بهره‌کشی از استیصال فارغ‌التحصیلان است. بر اساس ضوابط فعلی، داشتن سابقه کار در مدارس غیردولتی، امتیاز قابل توجهی در گزینش و آزمون‌های استخدامی دارد. همین بند قانونی در کنار نرخ بالای بیکاری، به ابزاری برای فشار بر جوانان تازه‌معلم بدل شده است؛ آن‌ها ناچارند برای به دست آوردن این «امتیاز»، به شرایط تحمیلی موسسات خصوصی تن داده و با دستمزدهای ناچیز و بیمه‌های ناقص، چرخ این بنگاه‌های پرسود را بگردانند. در واقع، نیاز به رزومه برای فردایی مبهم در بخش دولتی، جاده‌صاف‌کن استثمار امروز آن‌ها در بخش خصوصی شده است.

آنچه در ادامه می‌خوانید، روایت بی‌واسطه دو نفر از همین معلمان است که در این ساختار کالامحور، برای بقا تلاش می‌کنند.

ورود به چرخه‌ی بیگاری؛ سابقه کاری که بهانه‌ی پایمال شدن حقوق می‌شود

روایت اول: ژوان، معلم 30 ساله

ژوان که فارغ‌التحصیل رشته‌ی علوم تربیتی از دانشگاه دولتی گیلان است، صحبت‌هایش را از مسیر پرپیچ‌وخم جست‌وجوی کار آغاز می‌کند و می‌گوید: «من بعد از اتمام تحصیل، چند سال در آزمون استخدامی آموزش و پرورش شرکت کردم و علی‌رغم درصدهای خوبی که زدم، قبول نشدم. خودم فکر می‌کنم یکی از دلایل اصلی، ظرفیت بسیار پایین پذیرش بود؛ برای کل استان فقط 3 یا 4 نفر نیرو می‌خواستند! بعد از آن، به امید پیدا کردن کار در زمینه‌ی تخصصم، به مدارس خصوصی ابتدایی و مراکز مهد و پیش‌دبستانی رجوع کردم. مدارکم را برای در بیشتر مراکز شهر و ناحیه‌ای که ساکن هستم، گذاشتم تا بلکه نیروی کار نیاز داشته باشند و با من تماس بگیرند.»

او درباره‌ی اولین تجربه‌های کاری و چالش نداشتن سابقه کار توضیح می‌دهد: «بالاخره بعد از کلی دوندگی و پیگیری، توانستم در یک پیش‌دبستانی کار پیدا کنم. اما چون سابقه کار قبلی نداشتم، مجبور شدم کارم را به عنوان «کمک‌مربی» شروع کنم. یک سال تمام کمک‌مربی بودم و عملاً تمام کارهای یک مربی را انجام می‌دادم، ولی دو ماه اول اصلاً حقوقی در کار نبود! از ماه سوم با من یک قرارداد نوشتند که البته مواردش با واقعیت مغایرت داشت. بیمه را هم رد کردند، منتها هم حقوق نصف حقوق مربی بود و هم بیمه‌ام نصف بیمه‌ی کامل مربی‌ها محاسبه می‌شد. طبق قانون، حق بیمه‌ی مربی را 13 روز کامل پرداخت می‌کردند، اما من چون نیروی کمکی بودم، در ماه فقط 6 روز بیمه داشتم. زمانی که پایه‌ی حقوق حدود 7 میلیون تومان بود، من تنها یک میلیون تومان دستمزد می‌گرفتم.»

ژوان در ادامه، به شرایط سال دوم تدریس اشاره می‌کند و می‌افزاید: «سال دوم که به عنوان مربی قرارداد امضا کردم، بیمه و حقوق مربی کامل را می‌گرفتم؛ منتها فقط حقوق پایه را، بدون هیچ حق و مزایایی. یعنی حقوق ماهیانه 2 میلیون و 500 هزار تومان با 13 روز بیمه بود و ساعت کاری‌ام از شنبه تا چهارشنبه، روزی چهار و نیم ساعت.»

مسئولیت‌های طاقت‌فرسا و فقدان حمایت؛ معلمان در نقش مراقبان همه‌تن‌حریف

این معلم جوان در توصیف وظایف سنگین محیط کارش می‌گوید: «از وظایف و سختی‌های کار بخواهم بگویم؛ با توجه به سن حساس بچه‌ها و اینکه اولین تجربه‌ی کلاس و محیط رسمی‌شان بود، تمام نقاط مرکز باید دوربین می‌داشت. این‌طوری اگر اتفاقی برای بچه‌ها می‌افتاد، مدرکی برای اداره و والدین وجود داشت که به آن استناد کنیم. اما مرکز ما مثل خیلی‌های دیگر این قانون را رعایت نکرده بود و اگر به هر دلیلی خون از دماغ بچه‌ای می‌آمد، مربی مسئول بود. علاوه بر انرژی تدریس و وقتی که پیش از کلاس برای طراحی یک تدریس خلاقانه صرف می‌کردی، سر کلاس، توی حیاط و موقع زنگ تفریح باید چهارچشمی مراقب می‌بودی تا کسی دیگری را هل ندهد، زمین نخورد و خدای نکرده آسیبی نبیند و حواست به خورد و خوراک بچه‌ها هم باشد.»

او با اشاره به فقدان حمایت‌های تخصصی در برخورد با دانش‌آموزان نیازمند توجه ویژه اضافه می‌کند: «حالا بماند که اگر موارد خاصی هم در کلاس بود - مثل بچه‌هایی که مشکل بیش‌فعالی دارند و احياناً دارو مصرف می‌کنند - این مشکلات چند برابر می‌شد. در حالی که آموزش به چنین بچه‌هایی، هم به محیط متفاوتی نیاز دارد و هم مربیان زبده و باتجربه‌ای می‌طلبد، اما این موضوع نه از طرف اداره بررسی می‌شد و نه مدیر مرکز برای آن چاره‌اندیشی می‌کرد. به این ترتیب، حجم کار زیاد بود و در مقابلش دستمزد و بیمه‌ی ناچیزی می‌گرفتم.»

اخراج برای کاهش هزینه‌ها؛ سراب امنیت شغلی در بخش خصوصی

ژوان با گلایه از پایان تلخ این دوره‌ی کاری، درباره‌ی نگاه سودمحور مدارس خصوصی می‌گوید: «با همه‌ی این‌ها، بعد از 2 سال کار به این شکل و سر دواندن برای معرفی به گزینش اداره، به من گفتند که دیگر مربی نمی‌خواهند! آن‌ها یک کلاس را بین دو کلاس دیگر تقسیم کردند تا هزینه‌ی نیروی انسانی را کم کنند. دیگر بماند که این کار، علاوه بر اینکه نیرو را بیکار می‌کند، کیفیت آموزش را هم برای بچه‌ها پایین می‌آورد؛ در حالی که شهریه‌ی ثبت‌نامی که از والدین می‌گرفتند برای سال جدید کمتر که نشد هیچ، تقریباً 2 برابر هم شد!»

این معلم در پایان صحبت‌هایش از بن‌بست فعلی و تلاش دوباره برای استخدام دولتی می‌گوید: «دوباره نشستم و به امید قبولی در آزمون استخدامی درس خواندم، چون کار در مدارس دولتی شرایط بهتری از مراکز خصوصی دارد. الان 3 سال است که باز دارم شرکت می‌کنم و هر سال ظرفیت را پایین‌تر آورده‌اند. در مقابل، جمعیت فارغ‌التحصیلان بیکار، خصوصاً در میان خانم‌ها بیشتر شده است و این باعث شده قبولی در آزمون رقابتی باشد که می‌توانم بگویم سختی‌اش چند برابر قبولی در کنکور سراسری است. الان نه خبری از قبولی در آزمون است، نه خبری از کار در بخش خصوصی... و می‌دانم این شرایط برای خیلی‌ها مثل من است. واقعاً نمی‌دانم باید چه کار کرد.»

بازار کار محدود زنان و تن دادن ناگزیر به استنثار آموزشی

روایت دوم: ثریا، معلم 38 ساله

ثریا، معلم 38 ساله‌ی دروس علوم انسانی و فارغ‌التحصیل رشته‌ی جامعه‌شناسی، از دیگر معلمانی است که پس از ناکامی در آزمون استخدامی، روانه‌ی مدارس خصوصی شده است. او در خصوص دلایل گرایش خود به شغل معلمی و وضعیت بازار کار زنان می‌گوید: «در وهله‌ی اول، این انتخاب به دلیل علاقه‌ی شخصی خود من بود. اما در کنار آن، بخش عمده‌ای از بازار کار برای زنان، عموماً به فضاهای صنعتی و مشاغلی مثل بسته‌بندی محدود می‌شود. در این شغل‌ها امکان یادگیری وجود ندارد، عموماً امنیت شغلی نداری و فشار کاری زیاد با حقوق کم همراه است. در بسیاری از شهرها، به‌خصوص شهرهای غیرصنعتی، همین فقدان مشاغل باثبات، خیلی از زنان را به سمت شغل معلمی سوق می‌دهد.»

ثریا درباره‌ی تجربه‌ی شرکت در آزمون‌های استخدامی و موانع پیش‌رو توضیح می‌دهد: «من دو بار آزمون دادم و در این دو بار، به دلیل حجم زیاد متقاضیان، با اینکه کلی تلاش کرده بودم نتوانستم قبول شوم. بعد فهمیدم در روند استخدامی بندی وجود دارد که کسانی که هفته‌ای 24 ساعت سابقه بیمه‌ی مدارس خصوصی برایشان رد می‌شود، امتیاز بالاتری دارند. از آنجا که عموماً در میان زنان رقابت بسیار بالاتر است و میانگین تراز آزمون‌ها خیلی بالاست، برای قبولی مجبوری به هر امتیازی که هست چنگ بزنی. جدا از آن، در شهرهایی مانند سنندج که فرصت‌های کاری محدود است، اگر آزمون استخدامی قبول نشوی، مجبوری برای کسب حداقل درآمد به مدارس خصوصی بروی.»

او با اشاره به شرایط خاص اشتغال در شهر خودش ادامه می‌دهد: «در سنندج نیروی بیکار، مخصوصاً در میان زنان، بسیار زیاد است. هر سال در آزمون استخدامی سنندج آدم‌های خیلی کمی،

در حد یکی دو نفر را قبول می‌کنند و در نتیجه زنان مجبورند یا با شرایط خیلی سخت به سمت کار در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها بروند، یا به معلمی در مدارس خصوصی با حقوق خیلی پایین تن بدهند.»

این معلم جامعه‌شناسی، مسیر سخت ورود به مدارس خصوصی و چالش نداشتن سابقه کار را این‌گونه روایت می‌کند: «چون من در ابتدا سابقه و گزینش نداشتم، هیچ‌جا مرا قبول نمی‌کردند. هر جا می‌رفتم می‌گفتند بیا یک سال بدون حقوق کار کن تا برایت رزومه بشود و برای سال بعد به تو معرفی‌نامه می‌دهیم. تا اینکه بعد از دو ماه جست‌وجوی هر روزه، بالاخره یک مدرسه مرا استخدام کرد. آن هم به این شکل که ۴ بار رفتم و آمدم و هر بار مصاحبه‌هایی از من گرفته شد که چندین برابر سخت‌تر از گزینش‌های خود آموزش و پرورش بود تا بالاخره مرا به عنوان دبیر انتخاب کردند. ناگفته نماند که کلی رزومه نوشتم تا آخرش با بدبختی مرا قبول کردند.»

نقاب «مدارس برتر»؛ رفتار ارباب‌رعیتی با معلمان حق‌التدریس

ثریا با انتقاد از رفتار استثماری برخی مدارس معروف و اصطلاحاً «برتر» می‌گوید: «در این میان، مدارس هستند که در اسم و رسم به عنوان مدارس «برتر» بخش خصوصی شناخته می‌شوند، اما با معلمان حق‌التدریسی که سابقه نداشتند عین برده رفتار می‌کردند. آن‌ها انتظار داشتند مانند یک معلم با 20 سال سابقه کار کنی، بدون اینکه حقوقی هم بدهند! در همین شرایط، شخص دیگری را می‌شناسم که قصد داشت برای مقطع ابتدایی تدریس کند؛ به او گفته بودند ماهیانه فقط یک میلیون تومان به او می‌دهند و در ازای آن، هر روز هفته به جز پنجشنبه‌ها باید سر کلاس می‌رفت! با این حال کلی آدم هستند که حتی برای همین ماهی یک میلیون تومان هم تلاش می‌کنند.»

وی درباره‌ی جایگاه متزلزل معلم در مدارس خصوصی و نگاه از بالا به پایین مدیران توضیح می‌دهد: «در مدارس خصوصی، به دلیل همین شرایط آزمون استخدامی، نوع برخورد مدیر با معلم کاملاً از موضع بالا به پایین است. مثلاً ما در مدرسه‌مان 37 دبیر هستیم. در این میان، 3 یا 4 نفر شرایط من را دارند؛ یعنی مثل من سابقه‌ی چندانی ندارند و استخدام هم نشده‌اند و عموماً رده‌ی سنی‌مان هم بالای 30 سال است. یک نفر دیگر از همکاران که دبیر ریاضی است، توانسته با برگزاری کلاس‌های خصوصی و ارتباط با اکیپ‌های معلمان کنکوری، حقوق خودش را بالا ببرد. از آنجا که خانواده‌های محصلین عموماً با کلی زور و تلاش فرزندان‌شان را به مدارس خصوصی می‌آورند چون فکر می‌کنند مدارس دولتی خوب نیست و عموماً از وضعیت مالی خوبی برخوردارند، امکان تشکیل کلاس‌های خصوصی برای این دروس بیشتر است. معلم هم فقدان حقوقش را با همین کلاس‌های خصوصی جبران می‌کند.»

ثریا در خصوص تفاوت موقعیت دبیران علوم انسانی با سایر دروس می‌افزاید: «اما برای ما و چند نفر معلم دیگر که دروس‌مان علوم انسانی است، این امکان وجود ندارد که فقدان حقوق را با کلاس خصوصی جبران کنیم. شرایط به این شکل می‌شود که یکی از همکارانم مجبور می‌شود به کارهای غیر از تدریس در مدرسه تن بدهد؛ مثلاً معاون آموزشی می‌شود تا امیدوار باشد شاید سال آینده او را در همین مدرسه به عنوان معلم بپذیرند و در ازای آن، کار چند برابری از او می‌کشند.»

او از تفاوت فضای روانی در مدارس دولتی و خصوصی پرده می‌گوید: «در مدارس دولتی اگر حقوقت را به بقیه‌ی دبیران بگویی مشکلی پیش نمی‌آید چون همه می‌دانند. اما در مدارس خصوصی

بیان این موضوع عملاً باعث اخراجت می‌شود! همین تفاوت‌ها و عدم امکان تقاضای حقوق بیشتر، مدیر را به سمتی می‌برد که به دبیری کمتر و به دبیری بیشتر حقوق بدهد.»

آموزش به مثابه کالا؛ حاشیه‌نشینی دروس علوم انسانی در منطق سودجویی

ثریا نگاه کالایی مدارس خصوصی به آموزش را این‌طور تشریح می‌کند: «روز اولی که شروع به کار کردم، به من گفتند: «درس جامعه‌شناسی درس آن‌چنان مهمی نیست و تو باید بتوانی با دانش‌آموز ارتباط خیلی بهتری بگیری.» بخوادم بهتر توضیح بدهم؛ برای مدیر این مدارس، دبیر دروس ریاضی، فیزیک و دروس تخصصی از این جهت مهم است که بتوانند نام و نشانی راه بیندازند و مدرسه با آن نام و نشان پول در بیاورد. اما برای دروس انسانی، سعی می‌کنند استاد و دبیرهای جوانی بگیرند که صرفاً بتوانند ارتباط حسنه‌ای با دانش‌آموز برقرار کنند. منطق حاکم در این مدارس «جذب مشتری» است و در اینجا آموزش یک «کالا» است.»

این معلم جامعه‌شناسی با اشاره به بی‌عدالتی در پرداخت‌ها و فشار کار ادامه می‌دهد: «استثماری که در این سیستم رقم می‌خورد، بیشتر شامل حال معلمانی می‌شود که استخدامی نیستند و سابقه‌ی کمی دارند. مشخصاً سال گذشته ظرفیت استخدامی برای درس من در کردستان تنها یکی دو نفر بود و همین موضوع، امکان چانه‌زنی من را به شدت کم می‌کند. مدیر ما طوری رفتار می‌کند که انگار دارد در حق ما لطف می‌کند و امکانی به ما داده تا کار کنیم! در حالی که در آموزش مجازی، دبیرهای باسابقه یا بازنشسته زحمت چندانی نمی‌کشند و صرفاً یک فیلم آموزشی می‌فرستند؛ اما تمام فشارها روی دوش ماست. آن‌ها اگر از این مدرسه بروند باز هم چیزی از دست نمی‌دهند. من برای هر جلسه 250 هزار تومان می‌گیرم که از این مبلغ تقریباً 180 هزار تومان برای خودم می‌ماند و بقیه‌اش برای بیمه می‌رود.»

غیاب تشکل‌های صنفی و پایمال شدن ابتدایی‌ترین حقوق کارگری

ثریا در بخش پایانی صحبت‌هایش، از فقدان ابتدایی‌ترین حقوق کارگری و فدا شدن کیفیت آموزش در پای سودجویی می‌گوید: «ما نه امتیازی برای روز معلم داشتیم و نه عیدی دریافت کردیم. اگر به هر دلیلی، مثلاً بدی هوا یا نیامدن دانش‌آموز، کلاس برگزار نشود، با اینکه معلم در مدرسه حضور داشته، عملاً پول آن جلسه را نمی‌دهند. در کلاس‌های مجازی، کافی است یک جلسه از طرف مدرسه یا دانش‌آموز برگزار نشود تا به تو حقوقی ندهند، اما اگر از طرف معلم لغو شود، تصور بدی از تو پیدا می‌کنند. انتظارشان این است که از معلم کم‌سابقه تا حد امکان کار بکشند تا او را برای جذب مشتری به یک معلم باسابقه تبدیل کنند. با این حال، مدرسه‌ای که در آن هستم جزو معدود مدارس است که شرایط بهتری دارد؛ حداقل بیمه را رد می‌کنند و حقوقی می‌دهند، هرچند این حقوق بسیار ناچیز است.»

او می‌افزاید: «خیلی از کارها را اصلاً حساب نمی‌کنند. مثلاً تصحیح برگه‌ها و طرح سؤال که باید نرخ جداگانه‌ای داشته باشند، همه‌ی این‌ها ذیل همان یک جلسه‌ی 250 هزار تومانی حساب می‌شود! وقتی از مدیر درخواست عیدی کردم، گفت: «ما می‌توانیم کمک‌هزینه بدهیم ولی پول عیدی نداریم.» ما معلمان خصوصی، هیچ تشکلی نداریم. امکان ایجاد تشکل هست اما چون هیچ امنیت شغلی نداریم و به راحتی اخراج می‌شویم، نمی‌شود کاری از پیش برد.»

ثریا صحبت‌هایش را با یک حقیقت تلخ به پایان می‌برد: «صادقانه بگویم؛ کیفیت آموزش در مدارس خصوصی بیشتر شبیه قصه است و واقعیت چندانی ندارد. وقتی آموزش می‌شود کالا و برای فروش عرضه می‌شود، به شدت ذیل منطق خرید و فروش قرار می‌گیرد و دیگر کیفیت اهمیتی ندارد. مثلاً دبیری داشتیم که بسیار بد درس می‌داد، اما چون اسم و رسم داشت و جزو برندهای مدرسه بود، هرچقدر دانش‌آموزان برای برداشتن او شکایت کردند، مدرسه او را عوض نکرد و به جایش کلاس‌های جبرانی خصوصی گذاشت! برای چی؟ برای اینکه این معلم‌ها اسم و رسم مدرسه‌اند و می‌توانند مشتری جذب کنند؛ برای مدارس خصوصی کیفیت آموزش اصلاً اهمیتی ندارد.»

گزارش رسانه ای شده بتاريخ 22 اردیبهشت

*چهل روز زندگی

در سایه جنگی که مال "ما" نیست

روزنوشت‌های زنی از تهران (۹)

اسنی ازش گذشته بود. موی سفیدش نشان می‌داد که جوانی‌اش را قبل از سال ۵۷ شروع کرده. با حسرت می‌گفت: «تا قبل از فراخوان ۱۸ دی، همه چی خوب داشت پیش می‌رفت. اگر می‌گذاشتند، همین جوان‌ها، دخترها مان با برداشتن روسری‌هایشان، داشتند کار را به نتیجه می‌رساندند. چقدر خوب پیش می‌رفتند. با دست خالی، قدم به قدم جلو می‌رفتیم. گاهی عقب می‌نشستیم. کشته می‌دادیم... بالا پایین داشتیم، اما داشتیم پیش می‌رفتیم که نگذاشتند. حالا جنگ همه رشته‌هایمان را پنبه می‌کند و باید دوباره از نو شروع کنیم.»

اما که مرگ نمی‌خواستیم، نمی‌خواهیم برای هیچ کس، ما فقط زندگی و حق‌مان را خواسته‌ایم و می‌خواهیم. مجازات این حق‌خواهی‌ها، زندان و بازداشت و مرگ نباید می‌بود و باشد، هر چند که حاکمان ما را دشمن می‌پنداشتند و با ما سر جنگ داشتند و دارند. هنوز هم با اسلحه توی خیابان‌ها هستند. این اسلحه‌ها که به کار جنگنده‌ها نمی‌آید، برای مردم است...»

اکوچه پشتی مغازه، ساختمان بزرگی را زده بودند. انگار آگاهی یا کلاتری بوده. فروشنده می‌گفت: بخشی از اجناس مان آسیب دید. اما عیبی ندارد. نمی‌دانی آن روزهای دی، چقدر بچه‌ها، جوان‌ها را آوردند اینجا و چقدر اذیت‌شان کردند. هر ساختمان این‌چنینی که خراب شود، دلم خنک می‌شود.

ه- ص

می‌گفت: سیزده‌بدر بود. اولین سیزده‌بدری که خانه مانده بودم. گفتم سری به پارکی بزنم. پارک اندیشه را دوست داشتم. پارک زیبایی در خیابان شریعتی نزدیک سیدخندان و میدان پالیزی. توی شهر خبری از ماشین‌هایی نبود که صبح‌های سیزده‌بدر با سبزه‌های روی کاپوت و سقف‌شان به دل طبیعت می‌رفتند. شهر خوابِ خواب بود. اما بهار را با تمام وجود می‌شد حس کرد. درخت‌ها، گل‌ها، سبزه‌ها، گربه‌ها و پرنده‌ها. توی پارک مردم مشغول قدم زدن و گپ و گفت بودند. البته میانگین سنی عابران بالای پنجاه سال بود. به ندرت جوانی می‌دید یا کودکی. کمی توی پارک گشتم و به سمت میدان

پالیزی رفتم. ساختمان ویرانی کنار میدان رخ می‌نمود. آسفالت جلوی ساختمان خراب شده بود و به نظر می‌آمد گودالی را با شن و ماسه و خاک پر کرده بودند و ماشین‌ها به کندی از آن می‌گذشتند. ساختمانی قدیمی تقریباً چیزی از آن باقی نمانده بود. از کوچه‌پس‌کوچه‌ها به سمت غرب حرکت کردم. پیاده‌روی در آن هوای لطیف بهاری زیر آن آسمان آبی که سال‌ها بود در تهران نمی‌شد پیدایش کرد می‌توانست سیزده‌به‌در خوبی باشد. وارد کوچه‌ای شدم که تابلوی خیابان یکم را داشت. گل‌های زرد «آبشار طلایی» و یاس‌های بنفش جا به جا روی دیوار خانه‌ها را پوشانده بودند.

همین‌طور جلو می‌رفتم و درختان و گل‌ها را ناز می‌کردم و قربون صدقه‌شان می‌رفتم. ناگهان در چشم‌انداز انتهای کوچه کپه‌ای از سنگ و کلوخ نمایان شد. وای ساختمانی دیگر و آواری دیگر. دقت کردم دیدم دارم به میدان نیلوفر نزدیک می‌شوم. فضای سبز کوچکی که قبل از ورودی به میدان بود خرابه و پر از آوار با وسایل نرمش و ورزش که کج و کوله شده بودند. روی دیوار نوشته شده بود جای بازی بچه‌ها و روی دیوار چند تا بازی فکری نقاشی شده بود و زیر هر کدام راهنمایی برای آن بازی. جدول، دوز و... توی کوچه ساختمان مخروطی مدرسه‌ای هم بود. بچه‌های این محل بعد از این کجا باید درس بخوانند؟

درست پشت این فضای سبز، ویرانی‌ها خودنمایی می‌کرد. دیوارهایی که دیگر از ترکش‌ها، آبکش شده بودند، و جای خالی وسیع کلانتری نیلوفر با برج سوخته مخابراتی وسطش. خرابی گسترده بود. کارگران مشغول کار بودند. آهن‌قراضه‌ها را از زیر آوارها در می‌آوردند و گوشه‌ای یا درون وانتی انبار می‌کردند. ساختمان‌های کوچه بغلی همه ویران. آرزو می‌کردم موقع انفجار کسی در آنها نبوده باشد. در خانه کوچک دو طبقه‌ای باز بود. دو ماشین ویران هم توی حیاط به چشم می‌خورد. مگر می‌شود ساعت دو نیمه‌شب کسی در این خانه‌ها نباشد و نگهبانی و بازداشتی اینجا نبوده باشد. اما همسایه‌ها مثل بقیه جاها می‌گفتند کسی کشته نشده. جمله‌ای تکراری و کلیشه‌ای که با واقعیت همخوانی نداشت. مغازه‌ای آن طرف میدان باز بود. آب خریدم و با جوان فروشنده مشغول صحبت شدم. مغازه‌اش را نشان داد و گفت: «یک ماهه دارم کار می‌کنم تازه این شکلی شده.» نگاهی به قفسه‌ها انداختم. کیسه‌های نه چندان بزرگی روی طبقات قفسه‌ها به چشم می‌خورد توی یکی پفک بود، توی دیگری دستمال کاغذی و... شکل و شمایل مغازه‌های کوچک توی یک ده کوچک دورافتاده را داشت. فروشنده ادامه داد: «همان روزهای اول فرم خسارت پر کردیم ولی هنوز خبری نیست. کسی نیامده برای بازدید و تعیین خسارت و... بابا اصلاً خسارت نخواستیم، سنگ نیاندازند جلوی پایمان، تازه یادشان آمده که آیا مالیات و عوارض داده‌ایم...»

دلش پر بود از جنگ، از موشک‌های امریکایی و اسرائیلی می‌گفت که زندگی‌اش را نابود کرده‌اند، از اینکه هیچ کس دلش برای ما مردم نسوخته. از سنگ‌اندازی‌ها و بی‌توجهی‌های این‌طرفی‌ها، از آینده‌ای که نمی‌تواند برای خودش تصور کند... گفت و گفت و گفت و در آخر هم جمله‌ای که آتش به جانم انداخت: «کاش آن شب انفجار من هم اینجا بودم و می‌مردم.» «!?!»

کوچه پشتی مغازه، ساختمان بزرگی را زده بودند. انگار آگاهی یا کلانتری بوده. فروشنده می‌گفت: بخشی از اجناس مان آسیب دید. اما عیبی ندارد. نمی‌دانی آن روزهای دی، چقدر بچه‌ها، جوان‌ها را آوردند اینجا و چقدر اذیت‌شان کردند. هر ساختمان این‌چینی که خراب شود، دلم خنک می‌شود.

مشتری دیگری که توی مغازه بود، گفت: «می‌گفت یک روز راه افتادم بروم محل‌هایی را که زده بودند و ازشان خاطره داشتم ببینم. دادگاه انقلاب، کلانتری فلسطین، بهارستان، بازار سبزه‌میدان، میدان نیلوفر، گیشا، میدان انقلاب، پلیس پیشگیری و... بارها دم هر کدام از اینها ساعت‌ها ایستاده بودیم برای پیگیری وضعیت دستگیرشدگان و بازداشتی‌های تجمعات، برای اینکه ببینیم کجا می‌برندشان، آزادی‌شان را می‌خواستیم و...»

و حالا همه‌شان ویرانه‌ای بیش نبودند. اما اصلاً خوشحال نبودم. حس خوبی نداشتم از دیدن این حجم از ویرانی محل‌هایی که بسیاری در آن آزار دیده بودند، آزار دیده بودیم. از تصور اینکه ماموران و نگهبانانی احتمالاً در اینجاها کشته شده بودند، ناراحت بودم. ما که مرگ نمی‌خواستیم، نمی‌خواهیم برای هیچ کس، ما فقط زندگی و حق‌مان را خواسته‌ایم و می‌خواهیم. مجازات این حق‌خواهی‌ها، زندان و بازداشت و مرگ نباید می‌بود و باشد، هر چند که حاکمان ما را دشمن می‌پنداشتند و با ما سر جنگ داشتند و دارند. هنوز هم با اسلحه توی خیابان‌ها هستند. این اسلحه‌ها که به کار جنگنده‌ها نمی‌آید، برای مردم است...»

فکر می‌کردم چه فایده‌ای دارد این گونه ویرانی‌ها و مرگ‌ها؟ سیستم که سر جایش هست و کارش را دارد می‌کند. دستگیری پشت دستگیری، کلی خانه امن پنهان، بازداشت و بی‌خبری، مصاحبه‌های اجباری و حکم‌های اعدام. تا به اینجا جنگ فقط سیستم سرکوب را قوی‌تر کرده و در فردای جنگ نمی‌دانم...؟؟؟

حالش خوب نبود. تقریباً از همپاشیده و ناامید. می‌گفت: «دو بار نزدیک خانه ما را زدند. تازه خونهام را روبه‌راه کرده بودم. کلی زحمت کشیده بودم. پول جمع کرده بودم که یک خونه خوب توی یک محله خوب بگیرم. وسایل نو، پرده‌های نو. همه‌اش با حاصل پس‌انداز سال‌ها کار. انفجار اول باعث شد که شیشه‌هایمان بشکند. ساختمان خیلی صدمه ندید. خونه را سرو سامان دادم. شیشه‌ها که درست شد دو روز بعد دوباره زدند. این بار خونه نبودم و وقتی برگشتم با خرابه‌ای روبرو شدم. وسایلم سالم نبودند. پرده‌ها تکه‌تکه شده بودند.

مگر می‌شود دوباره آنها را از نو به دست آورد. ناامید ناامیدم...»

سنی ازش گذشته بود. موی سفیدش نشان می‌داد که جوانی‌اش را قبل از سال ۵۷ شروع کرده. با حسرت می‌گفت: «تا قبل از فراخوان ۱۸ دی، همه چی خوب داشت پیش می‌رفت. اگر می‌گذاشتند، همین جوان‌ها، دخترهامان با برداشتن روسری‌هایشان، داشتند کار را به نتیجه می‌رساندند. چقدر خوب پیش می‌رفتند. با دست خالی، قدم به قدم جلو می‌رفتیم. گاهی عقب می‌نشستیم. کشته می‌دادیم...»

بالا پایین داشتیم، اما داشتیم پیش می‌رفتیم که نگذاشتند. حالا جنگ همه رشته‌هایمان را پنبه می‌کند و باید دوباره از نو شروع کنیم.

توی مترو نشسته بودند. لباس فرم اداری تنشان بود. مانتو شلوار و مقنعه مشکی. یکی‌شان می‌گفت: خودم را سانتی‌مانتال درست کرده بودم. موهایم را فر زده بودم، لباس خوشگل پوشیده بودم و با خواهرم و دو تا بچه‌اش داشتیم می‌رفتیم مهمانی. به یک «ایست بازرسی» رسیدیم. تعدادی ماشین ایستاده بودند تا بتوانند یکی‌یکی رد شوند، که «ایست» را زدند. همزمان با صدای انفجار، موج انفجار از من رد شد. دقیقاً حس‌اش کردم. خواهرم بلافاصله بچه‌ی کوچیکش را انداخت کف ماشین آن یکی را روی آن و خودش سپر‌شان شد. من هم خودم را روی خواهرم انداختم. باران ترکش و سنگ و آجر و تکه‌های سیمان بر سرمان می‌بارید. ترکشی به ماشین خورد و از بالای سرمان رد شد از شیشه پشت بیرون رفت. کمی زخمی شدیم در حد خراش ولی آسیب جدی ندیدیم. معجزه بود. راننده ماشین جلویی بلافاصله بعد انفجار از ماشین پیاده شده بود که خودش را به جای امنی برساند، ترکشی به پایش خورده بود و پایش را قطع کرده بود. آن یکی ماشین وای خیلی بد بود، میلگردی از جلو وارد ماشین شده بود از پهلو راننده گذشته بود و از عقب ماشین بیرون زده بود مثل خنجری... وحشتناک بود. خیلی وحشتناک. اگه بلایی سر خواهرم، بچه‌هاش می‌آمد، چی؟ حتما نمی‌توانم بهش فکر کنم.

فردایش رفتیم ماشین را نشان بدهم که برای گرفتن خسارت، آنقدر ماشین‌ها با خسارت‌های شدید و بد دیدم که خجالت کشیدم و گفتم بابا من اصلاً خسارت نمی‌خوام، به اینها خسارت بدهید.

...ادامه دارد

منبع: کانال کانون صنفی معلمان ایران

***اعدام زندانی سیاسی عبدالجلیل شه بخش در زاهدان**

به گزارش میزان خبرگزاری قوه قضاییه، روز سه شنبه 22 اردیبهشت، زندانی سیاسی عبدالجلیل شه بخش با اتهام بغی از طریق حمله مسلحانه به مقرهای انتظامی و عضویت در گروه باغی انصارالفرقان در زندان زاهدان اعدام شد.

***یاسین حسن‌زاده بازداشت شد**

بر اساس گزارش‌های رسیده به دانشجویان متحد، یاسین حسن‌زاده، دانشجوی مهندسی صنایع دانشگاه تهران، سه‌شنبه 22 اردیبهشت، به دست نیروهای سرکوب بازداشت شد.

***محکومیت عرفان عربی دانشجوی بازداشت شده در اعتراضات سراسری دی‌ماه 1404 به 8 سال حبس**

به گزارش هه نگاوه عرفان عربی، دانشجوی 20ساله اهل بیرجند خراسان جنوی و از فعالان حوزه آزادی اینترنت، توسط دستگاه قضایی جمهوری اسلامی ایران به تحمل 8 سال حبس محکوم شد. وی در جریان اعتراضات سراسری دیماه 1404 بازداشت و بعد از سه ماه آزاد شده بود.

***احضار دوباره مطهره گونه‌ای به دادرسی عمومی و انقلاب**

روز سه شنبه 22 اردیبهشت، مطهره گونه‌ای اعلام کرد: امروز احضاریه جدید آمد. این بار، جهت دفاع از اتهام انتسابی نشر اکاذیب باید به دادرسی عمومی و انقلاب ناحیه 31 تهران مراجعه کنم.

akhbarkargari2468@gmail.com